

نظم نوین، زبان نوین: تعامل به جای تقابل

گاهی مرور مسیرهایی که طی کرده‌ایم، نه تنها چراغی بر گذشته می‌اندازد، بلکه راه آینده را نیز روشن می‌سازد. جهان ما، با شتابی بی‌سابقه در حال دگرگونی است؛ معادلات اقتصادی رنگ می‌بازند و نقش کشورها در سپهر جهانی در حال بازتعریف است، و قدرت‌ها دیگر صرفاً جابه‌جا نمی‌شوند، بلکه در حال رسیدن به نوعی توازن تازه مبتنی بر تعامل و هم‌زیستی هستند. جهانی که تا دیروز بر پایه سلطه و رقابت ساخته شده بود، امروز بیشتر از هر زمان دیگری نیازمند همکاری، گفت‌وگو و منافع مشترک است. در چنین نقطه‌ای از تاریخ، نوشتن و تحلیل کردن، تنها ثبت اتفاقات نیست؛

تلاشی است برای فهمیدن مسیر حرکت جهان، پیش از آن‌که نتایجش برای همه ملموس شود.

در سال گذشته، طی چهار مقاله مجزا، تلاش کردم روندهای اقتصادی و سیاسی جهان را با نگاهی تحلیلی و آینده‌نگرانه بررسی کنم. امروز که به آن تحلیل‌ها بازمی‌گردم، درمی‌یابم بسیاری از آن پیش‌بینی‌ها نه تنها به واقعیت پیوسته، بلکه ابعاد و عمق آن‌ها بیش از تصور اولیه بوده است. اکنون، با عبور از نقاط عطفی چون جنگ تعرفه‌ها، گسترش قدرت اقتصادی چین، بحران‌های ارزی، و نقش بی‌بدیل شرکت‌ها در معادلات سیاسی جهان، در شرایطی ایستاده‌ایم که می‌توان تصویر دقیق‌تری از چالش‌ها و فرصت‌های پیش‌رو ترسیم کرد. در مقاله نخست، به بررسی مثلث قدرت جهانی با محوریت آمریکا، چین و روسیه پرداخته شد و نقش شرکت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی اقتصاد جهانی مورد تأکید قرار گرفت. جایی که سیاست، دیگر بدون پیوندهای تنگاتنگ با اقتصاد معنا ندارد و دولت‌ها در خدمت رشد و حمایت از شرکت‌های خود قرار گرفته‌اند. در ادامه، مدل تحول اقتصادی چین طی سه دهه، از دوران دنگ شیائوپینگ تا رهبری شی جین‌پینگ، به‌عنوان نمونه‌ای موفق از تلفیق برنامه‌ریزی دولتی و بازار جهانی واکاوی شد؛ مدلی که چین را به آستانه تبدیل شدن به قدرت اول اقتصادی جهان رسانده است. مقایسه چشم‌انداز چین با سند ۲۰ ساله توسعه ایران که زنگ خطری برای ما بود: ایده‌های مشابه، اما اجرا متفاوت. سومین مقاله به تأثیر نوسانات



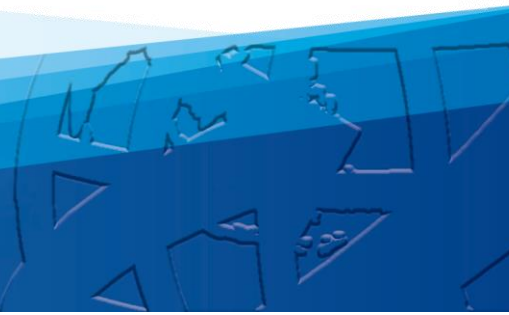
Pamchal

ارزی و گرایش روزافزون به سرمایه‌گذاری در طلا و ارز پرداخت. جایی که بی‌ثباتی اقتصادی، عدم اعتماد به سیاست‌های پولی، و ضعف تولید، منجر به خروج سرمایه از مسیرهای مولد شد؛ پدیده‌ای که در سایه ضعف مدیریت ارزی و نبود ثبات، آینده اقتصاد کشور را با چالش‌هایی جدی روبرو کرده است. در نهایت، تحلیل جنگ تعرفه‌ای میان چین و آمریکا و پیامدهای آن، نشان داد که رقابت میان قدرت‌ها، نه فقط معادله‌ای دوطرفه، بلکه پدیده‌ای جهانی با تأثیر بر زنجیره‌های تأمین، بازارهای صادراتی و موقعیت کشورهای ثالث همچون ایران است؛ کشوری که با وجود برخورداری از منابع گسترده، به دلیل تحریم‌ها، نبود استراتژی اقتصادی منسجم، و ضعف در جذب سرمایه‌گذاری، سهم خود را در بازارهای جهانی از دست داده است.

اکنون زمان آن رسیده است که این تحلیل‌ها در قالبی واحد بازخوانی شود تا به درک بهتری از موقعیت امروزمان برسیم. آیا مسیر گذشته، چشم‌اندازی روشن برای آینده فراهم کرده یا تنها آینه‌ای برای هشدار است؟ این یادداشت تلاشی است برای پاسخ به این پرسش.

در مرور این مسیر پرچالش، ایالات متحده همچون سایه‌ای دائمی در پس‌زمینه تمامی تحولات اقتصادی اخیر نقش‌آفرینی کرده است؛ از تحریم‌های مالی و تعرفه‌های تجاری گرفته تا تحریک نوسانات ارزی و ایجاد بی‌ثباتی در بازارهای جهانی. اگرچه ظاهر این اقدامات همواره با شعار «حمایت از منافع ملی آمریکا» توجیه شده، اما واقعیت آن است که در هر یک از موضوعاتی که پیش‌تر بررسی شد، چه در التهاب بازار ارز، چه در آشفتگی‌های ناشی از جنگ تعرفه‌ها یا نوسانات قیمت جهانی طلا، نقش آمریکا به‌عنوان محرکی مؤثر، یا حتی مخرب، غیرقابل انکار بوده است.

امروز اما صحنه تغییر کرده است. ایالات متحده، که بسیاری از این سیاست‌ها را با تصمیماتی شتاب‌زده، یک‌جانبه و فاقد تحلیل بلندمدت اتخاذ کرد، اکنون خود زیر فشار سنگین همان تصمیمات قرار گرفته است. تصمیماتی که شاید در کوتاه‌مدت با اهداف تاکتیکی همراه بودند، اما در عمل، جایگاه رهبری اقتصادی آمریکا را تضعیف کرده‌اند و باعث شده‌اند واشنگتن نیز ناگزیر به بازنگری در مواضع و حرکت به‌سوی تعامل، گفت‌وگو و واقع‌گرایی در روابط جهانی شود.



Pamchal

United States Stock Market Index (US500)



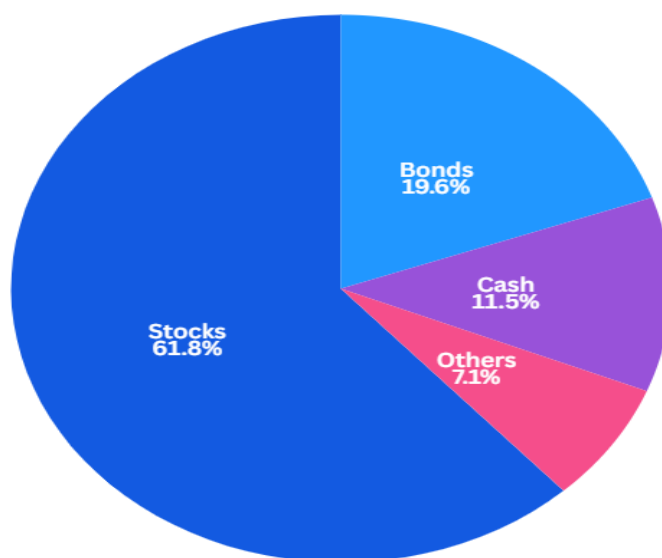
source: tradingeconomics.com

داده‌های منتشر شده از سوی بانک آمریکا نشان می‌دهد که بازارهای مالی این کشور در هفته منتهی به ۳۰ آوریل (۱۰ اردیبهشت)، با خروج ۸.۹ میلیارد دلار سرمایه مواجه شده‌اند. رقمی که هشدار جدی برای پایداری اقتصاد آمریکا تلقی می‌شود. براساس همین تحلیل، از مجموع سرمایه‌ای که از زمان انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۲۴ به سمت سهام آمریکا جریان یافته بود، تنها طی سه هفته گذشته ۵٪ از آن خارج شده است و سرمایه‌گذاران هم‌زمان، به بازارهایی همچون اروپا و ژاپن روی آورده‌اند. بازارهایی که در همان بازه زمانی، به ترتیب ۳.۴ و ۴.۴ میلیارد دلار سرمایه جذب کرده‌اند و این نشانه‌ای روشن از کاهش اعتماد به چشم‌انداز اقتصادی ایالات متحده می‌باشد.

نکته‌ی قابل تأمل‌تر، حرکت سرمایه‌ها به سمت دارایی‌های پرریسک اما جذابی چون رمزارزها (با جذب ۲.۳ میلیارد دلار) و اوراق قرضه با بازدهی بالا (۳.۹ میلیارد دلار) است؛ در حالی که طلا و

Pamchal

اوراق قرضه دولتی آمریکا، که در گذشته نماد امنیت مالی بودند، در مجموع با خروج ۶ میلیارد دلار مواجه شده‌اند. این روندها نشان می‌دهند که ترس از تورم منفی، که حالا حتی میان مشتریان ثروتمند بانک آمریکا ریشه دوانده، به‌طور جدی پایه‌های اعتماد به اقتصاد این کشور را متزلزل کرده است.



Source: BofA Securities - The Flow Show

اما اگر از لایه‌های ظاهری این آمار عبور کنیم، به واقعیتی پنهان‌تر و نگران‌کننده‌تر می‌رسیم:

در بسیاری از دولت‌ها، به‌ویژه در نظام‌های سرمایه‌محور مانند ایالات متحده، چنین نوساناتی نه الزاماً نشانه‌ی شکست، بلکه گاهی بخشی از یک طراحی هدفمند اقتصادی است. دولت‌ها با آگاهی کامل از روان‌شناسی بازار، سیاست‌گذاری را به سمتی می‌برند که بحران‌های کنترل‌شده، ابزار فشاری برای تغییر روندهای کلان شوند یا حتی به بازتوزیع قدرت مالی در داخل کمک کنند.

برای برخی نهادهای سیاسی-اقتصادی، بازی با شاخص‌ها و تحریک سرمایه‌گذاران، فرصتی است برای تأمین مالی غیرمستقیم، ایجاد جو روانی دلخواه، و حتی انتقال بحران به بیرون از مرزها. در این میان، آنچه نادیده گرفته می‌شود، مردم عادی‌اند؛ کسانی که بدون دسترسی به اطلاعات

Pamchal

پشت پرده و بدون توانایی مدیریت دارایی در چنین فضای مبهمی، قربانی نوساناتی می‌شوند که برای سیاست‌گذاران صرفاً یک ابزار تاکتیکی است. در واقع، این که طلا دیگر پناهگاه امن نیست، رمزارزها جای آن را گرفته‌اند، و بازارهای جایگزین به سرعت سرمایه جذب می‌کنند، نشان‌دهنده یک آشفتگی ساختاری در نظم سرمایه‌داری مدرن است، نه فقط یک بحران گذرا.

از این منظر، رفتار کنونی آمریکا نه تنها پاسخی منطقی به بحران نیست، بلکه بیش از آنکه عقلانیت اقتصادی داشته باشد، نوعی لجبازی ژئوپلیتیکی است. فشار بر نظام ارزی داخلی و بی‌اعتمادی روزافزون سرمایه‌گذاران، نتیجه همان سیاست‌های شتاب‌زده‌ای است که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد و همچنان ادامه دارند، بی‌آن که پیامدهای واقعی آن برای مردم خود آمریکا و جهان سنجیده شود. و علاوه بر این نگاهی دقیق‌تر به عملکرد اقتصادی ایالات متحده در ماه‌های اخیر، نشان می‌دهد که سیاست‌های مبتنی بر تعرفه‌گذاری و فشارهای تجاری، نه تنها موفق به مهار رقبا نشده‌اند، بلکه زمینه‌ساز تضعیف موقعیت جهانی آمریکا نیز شده‌اند. تجربه‌ی جنگ تجاری با چین نمونه‌ای روشن از این روند است؛ سیاست‌هایی که با هدف محدودسازی صادرات و نفوذ صنعتی چین آغاز شد، در عمل موجب تسریع خودکفایی صنعتی آن کشور، گسترش روابط تجاری‌اش با کشورهای آسیایی و درنهایت تغییر جهت جریان سرمایه‌های جهانی شد. این تحولات نه فقط چالشی اقتصادی، بلکه هشدار به ساختار قدرت ایالات متحده است که نشان می‌دهد عصر اعمال قدرت یک‌جانبه از طریق ابزار اقتصادی، رو به افول است.

نکته‌ی کلیدی در اینجا آن است که ابزارهای سنتی قدرت اقتصادی (تحریم، تعرفه، و کنترل سرمایه) که زمانی ستون فقرات استراتژی جهانی آمریکا به شمار می‌رفتند، امروز در حال از دست دادن کارایی خود هستند. بازیگران جدید جهانی، از چین و هند گرفته تا روسیه و حتی کشورهای نوظهور آفریقایی و آسیایی، دیگر منتظر تصمیمات واشنگتن نمی‌مانند؛ آن‌ها مسیرهای تجارت، نوآوری و رشد خود را تعریف می‌کنند، بی‌آنکه لزوماً به قواعد یک‌سویه گذشته وفادار باشند.

پیش‌تر، در شهریورماه ۱۴۰۳ و در مقاله‌ی «اقتصاد و سیاست در جهان امروز»، به این نکته اشاره کرده بودم که در نظم نوین جهانی، اقتصاد نه تنها از سیاست جدا نیست، بلکه بر آن تقدم یافته

Pamchal

است. آنجا تأکید کرده بودم که در جهانی که رقابت بر سر مزیت‌های فناورانه، مسیرهای تأمین انرژی و تسلط بر زنجیره‌های تأمین جهانی جریان دارد، سیاست بدون پشتوانه اقتصادی کارکرد مؤثر و پایدار نخواهد داشت. امروز، این گزاره بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است؛ جایی که سیاست‌گذاران آمریکایی با واقعیتی تازه روبه‌رو شده‌اند: جهانی چندقطبی که دیگر اجازه نمی‌دهد یک بازیگر، تنها با ابزارهای دیروز (تحریم، تهدید، یا تعرفه) نقشی بلامنازع ایفا کند. رفتار سرمایه‌گذاران تغییر کرده، مراکز نوآوری و رشد جابه‌جا شده‌اند، و نقش قدرت‌های منطقه‌ای بازتعریف شده است. این تحولات بار دیگر نشان می‌دهد که نمی‌توان اقتصاد را به‌عنوان ابزار سیاست مصرف کرد؛ بلکه سیاست باید در خدمت ثبات و رشد اقتصادی باشد. نباید اقتصاد را فدای سیاست کرد، زیرا در نهایت این مردم و منافع ملی‌اند که تاوان چنین تصمیماتی را می‌پردازند اکنون، موفقیت اقتصادی نه با فشار و هراس، بلکه با مشارکت، مشروعیت و انعطاف گره خورده است.

اکنون زمان آن است که پرسیده شود: آیا آمریکا خواهد توانست خود را با منطق جدید اقتصاد جهانی تطبیق دهد؟ یا همچنان در دام سیاست‌های گذشته، آینده‌ای متزلزل را برای خود رقم خواهد زد؟ پاسخ به این پرسش‌ها نه فقط برای آینده آمریکا، بلکه برای شکل‌گیری نظم نوین اقتصادی جهانی سرنوشت‌ساز خواهد بود.

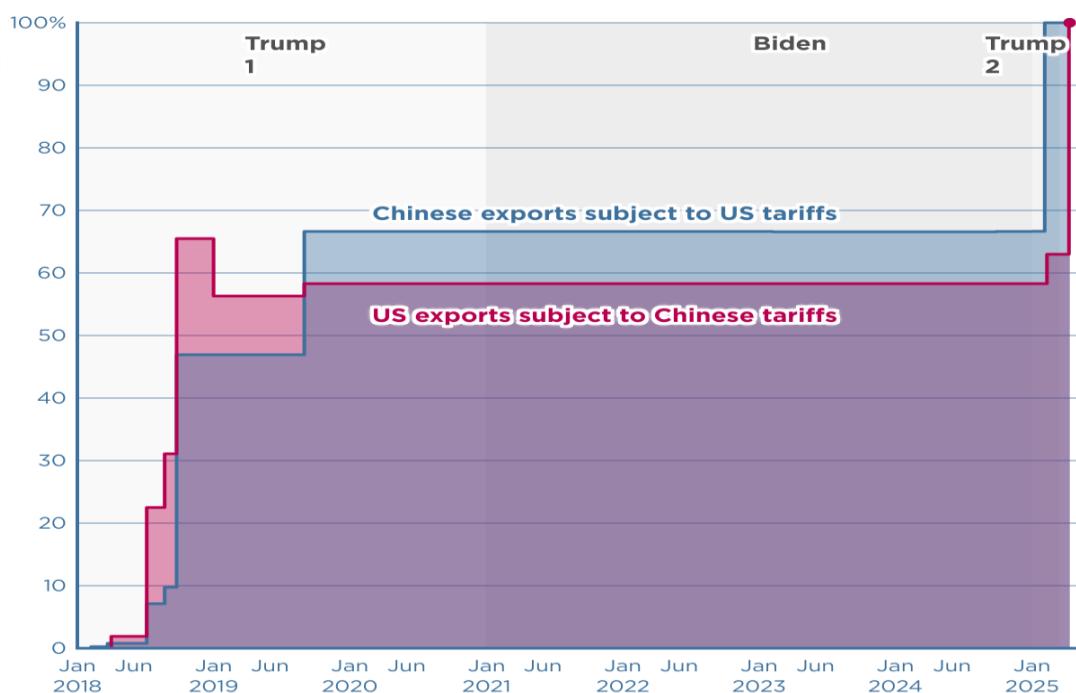
❖ غروب تقابل و طلوع تعامل جهانی

ایالات متحده در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ، بر این باور بود که با اعمال تعرفه‌های سنگین می‌تواند جریان منافع اقتصادی را به سمت داخل هدایت کند، تولید داخلی را احیا کند و از نفوذ رقاباتی چون چین بکاهد. اما همانطور که در مقاله‌ی «جنگ تعرفه‌ها» در آذرماه ۱۴۰۳ به تفصیل توضیح داده بودم، این سیاست‌ها نه تنها موفق به تحقق این اهداف نشدند، بلکه آسیب‌های جدی نیز به خود اقتصاد آمریکا وارد کردند. در آن مقاله تأکید کرده بودم که سیاست‌های تعرفه‌ای آمریکا نه تنها زنجیره‌های تأمین جهانی را مختل کرده‌اند، بلکه باعث افزایش هزینه‌های تولید و مصرف در خود ایالات متحده شده‌اند. واقعیت این است که در دنیای

Pamchal

امروز، اقتصادهای بزرگ بیش از هر زمان دیگری به هم وابسته‌اند و تفکیک مصنوعی بازارها از طریق تعرفه و تحریم، نه تنها کارآمد نیست بلکه اغلب نتیجه‌ی معکوس دارد.

b. Percent of US-China trade subject to trade war tariffs



در نگاه نخست، نمودار درصد تجارت آمریکا و چین که مشمول تعرفه‌های جنگ تجاری شده‌اند، تنها یک تصویر عددی از تشدید تنش‌های اقتصادی میان دو قدرت جهانی ارائه می‌دهد. اما با کمی دقت بیشتر، این نمودار در واقع به یکی از مهم‌ترین تناقض‌های سیاست تجاری ایالات متحده اشاره می‌کند: در تلاش برای آسیب زدن به اقتصاد رقیب، خود نیز از همان تیغ دو لبه متضرر شده است. در ابتدای سال ۲۰۲۵ و همزمان با آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، ایالات متحده تقریباً تمام واردات خود از چین را زیر چتر تعرفه قرار داد؛ رقمی که در نمودار به وضوح به سقف ۱۰۰ درصد نزدیک می‌شود. این تصمیم، از منظر سیاست‌گذار آمریکایی، به منزله یک اهرم فشار بزرگ تلقی می‌شد؛ اما واقعیت اقتصادی ماجرا، داستانی پیچیده‌تر را روایت می‌کند. ایالات متحده سال‌هاست که در تأمین بسیاری از نیازهای خود در حوزه‌های مختلف تولیدی، به‌ویژه در صنایع سبک و واسطه‌ای، به چین وابسته است. از تجهیزات الکترونیکی مصرفی، قطعات صنعتی، و لوازم

Pamchal

خانگی گرفته تا کالاهای ضروری روزمره، بخش قابل توجهی از زنجیره تأمین آمریکا از چین تغذیه می‌شود. با اعمال تعرفه‌های سنگین، قیمت این محصولات مستقیماً در بازار داخلی افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، بخشی از مواد اولیه و قطعات مورد نیاز در صنایع متوسط و سنگین ایالات متحده نیز از مسیر واردات چین تأمین می‌شود؛ به این معنا که این تعرفه‌ها نه تنها فشار را متوجه پکن می‌کنند، بلکه مستقیماً بر تولیدکنندگان داخلی آمریکا در رده‌های مختلف صنعتی نیز اثر منفی می‌گذارند. افزون بر این، بخش بزرگی از صادرات ایالات متحده به چین (بیش از ۶۰ درصد طبق همین نمودار) همچنان مشمول تعرفه‌های تلافی‌جویانه پکن باقی مانده است. این یعنی شرکت‌های آمریکایی که به بازار چین دسترسی داشتند، از کشاورزان گرفته تا صادرکنندگان فناوری و انرژی، یا سهم بازار خود را از دست داده‌اند یا مجبور شده‌اند با کاهش سود و افزایش هزینه رقابت کنند. در مجموع، نمودار تنها بخشی از واقعیت را به تصویر می‌کشد؛ اما آنچه از آن قابل استنتاج است، این است که در دوره دوم ترامپ، در حالی که سیاست‌های تعرفه‌ای با هدف ضربه زدن به اقتصاد چین شدت یافت، نتیجه آن تا حد زیادی به افزایش هزینه‌های داخلی، فشار بر زنجیره تأمین، و رشد تورم در داخل ایالات متحده منجر شد.

❖ سیاست درهای باز، راهبردی که همچنان بی وقفه ادامه دارد



Source: tradingeconomics.com | General Administration of Customs

در شرایطی که بسیاری انتظار داشتند فشارهای فزاینده آمریکا، از جمله تحریم‌ها و تعرفه‌های سنگین، تجارت خارجی چین را فلج کند، داده‌های واقع‌بینانه روایت دیگری دارند. چین نه تنها صادرات خود را حفظ کرده، بلکه با تنوع بخشی به مقاصد صادراتی، وابستگی به بازارهای محدود

Pamchal

را کاهش داده و خود را در قامت یک بازیگر انعطاف‌پذیر و آینده‌نگر تثبیت کرده است. این دقیقاً همان روندی است که پیش‌تر در مقاله «فرصت طلایی» در جولای سال ۲۰۱۷ به آن اشاره کرده بودم؛ جایی که بر این نکته تأکید شد که درهای چین به‌روی جهان همیشه باز خواهند ماند و این کشور با اجرای سیاست‌های اصلاحات و درهای باز، مسیر خود را بر پایه تعامل جهانی تعریف کرده است. در همان مقاله به ابتکار «یک کمربند، یک جاده» اشاره شد که نخستین نشانه‌های اجرایی آن در طرح صلح، دوستی و تجارت با آفریقا در سال ۲۰۰۰ نمایان شد. آن زمان، پیش‌بینی شد که چین با این رویکرد، به‌مرور نقشه تجارت جهانی را بازآرایی خواهد کرد و اکنون، در میانه فشارهای بی‌سابقه اقتصادی از سوی آمریکا، این پیش‌بینی به‌وضوح تحقق یافته است طبق داده‌های منتشرشده توسط اداره کل گمرک چین، صادرات این کشور در آوریل ۲۰۲۵ با رشد ۸.۱ درصدی نسبت به مدت مشابه سال قبل به ۳۱۵.۷ میلیارد دلار رسید. این رقم نه‌تنها بسیار فراتر از پیش‌بینی بازار (۱.۹ درصد) بود، بلکه همچنان نشان‌دهنده‌ی قدرت رقابتی بالای چین در بازارهای جهانی است. هرچند رشد صادرات در مقایسه با افزایش چشمگیر ۱۲.۴ درصدی در ماه مارس کندتر شده، اما این کاهش را نمی‌توان صرفاً به ضعف عملکرد اقتصادی نسبت داد، بلکه تأثیر مستقیم تعرفه‌های جدید آمریکا و ابهامات در گفت‌وگوهای تجاری میان واشنگتن و پکن عامل اصلی آن به شمار می‌رود. کاهش ۲۱ درصدی صادرات چین به ایالات متحده، گواه روشنی بر تأثیر منفی تعرفه‌های ترامپ بر تجارت دوجانبه است. با این حال، نکته‌ی مهم و کلیدی اینجاست: با وجود محدودیت‌های سنگین تجاری از سوی آمریکا، چین با تنوع‌بخشی به مقاصد صادراتی خود، اثرات این فشار را تا حد زیادی خنثی کرده است. بر اساس داده‌ها:

🇺🇸 صادرات چین به ژاپن ۷.۸٪

🇺🇸 به تایوان ۱۵.۵٪

🇺🇸 به اتحادیه اروپا ۸.۳٪

🇺🇸 به استرالیا ۵.۸٪

🇺🇸 و به کشورهای ASEAN (آسه‌آن) نیز ۲۰.۸٪ رشد داشته است.

Pamchal

نکته مهم اینجاست که با وجود این محدودیت‌ها و فشارها، چین همچنان توانسته موقعیت خود را در بازار جهانی حفظ کند. چرا؟ پاسخ را سال گذشته در **مقاله‌ی «سه دهه اصلاحات چین»** به روشنی بیان کرده بودم: اقتصاد، در ساده‌ترین اما دقیق‌ترین تعریف، در سه واژه خلاصه می‌شود: **مقرون به صرفه بودن، کمیت و کیفیت نسبی، و سرعت نسبی**. چین، با پایبندی به همین سه اصل بنیادین، نه تنها توانسته تولید را ارزان‌تر و سریع‌تر از بسیاری از رقبا انجام دهد، بلکه کیفیت نسبی محصولاتش را نیز در حدی نگه دارد که برای مصرف‌کننده جهانی قابل قبول و ترجیحی باشد. این همان مزیتی است که حتی تعرفه‌ها هم نتوانسته‌اند از بین ببرند. در واقع، راز ماندگاری چین نه فقط در حجم تولید، بلکه در پایبندی دقیق به منطق اقتصادی است. منطقی که بسیاری از دولت‌ها در هیاهوی تصمیمات سیاسی آن را فراموش کرده‌اند

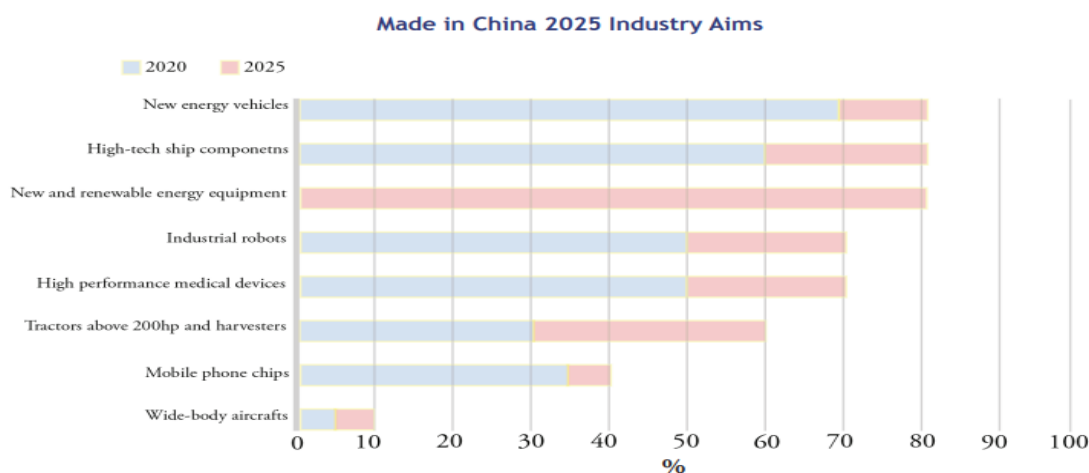
❖ وقتی که جهان تصمیم گرفت مذاکره کند

جهان چندقطبی، تحمل تک‌صدایی ندارد. امروز، مشروعیت قدرت اقتصادی از انحصار دلار یا ناوهای هواپیمابر نمی‌آید؛ بلکه ترکیبی است از توانایی مشارکت فعال در حل چالش‌های جهانی، رفتار عادلانه در تجارت بین‌الملل، احترام به حاکمیت سایر کشورها و نوآوری‌های مشارکتی با کشورهای جنوب جهانی.

دنایای امروز، دیگر به آن سوی اقیانوس اطلس چشم‌دوخته نیست. بازیگران نوظهور، مسیرهای مستقل رشد و نوآوری را ترسیم کرده‌اند و دیگر در انتظار مجوز یا چراغ سبز واشنگتن نمی‌مانند. در این میان، سیاست‌هایی چون **«ساخت چین ۲۰۲۵»** نماد روشنی از این گذار هستند. این برنامه که در سال ۲۰۱۵ توسط دولت چین معرفی شد، هدفی بلندپروازانه برای تبدیل این کشور به یک قدرت صنعتی پیشرفته و مستقل در عرصه فناوری‌های نوین داشت. این برنامه بر توسعه ده صنعت راهبردی از جمله رباتیک، نیمه‌رساناها، تجهیزات پزشکی پیشرفته، خودروهای برقی، انرژی‌های تجدیدپذیر و هوافضا تمرکز داشت. هدف اصلی آن کاهش وابستگی به فناوری‌های خارجی و ارتقای توانمندی‌های داخلی در تولید محصولات با فناوری بالا بود.

Pamchal

با گذشت نزدیک به یک دهه از آغاز این برنامه، ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که چین در بسیاری از حوزه‌ها به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافته است. بر اساس گزارش‌های منتشر شده، از بیش از ۲۶۰ هدف تعیین‌شده در این برنامه، حدود ۸۶ درصد تحقق یافته‌اند. در حوزه‌هایی مانند خودروهای برقی، انرژی‌های تجدیدپذیر، رباتیک و تجهیزات پزشکی، چین به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته و در برخی موارد حتی از اهداف تعیین‌شده فراتر رفته است. به عنوان مثال، شرکت BYD در سال ۲۰۲۴ توانست تسلا را پشت سر بگذارد و به بزرگ‌ترین تولیدکننده خودروهای برقی در جهان تبدیل شود.



اگر ایالات متحده بتواند از ابزارهای فرسوده‌ای مثل تحریم، تهدید و فشار فاصله بگیرد و به جای آن بر مشارکت، نوآوری و مسئولیت‌پذیری جهانی تکیه کند، همچنان می‌تواند یکی از ستون‌های نظم نوین اقتصادی باقی بماند. اما اگر بر همان مسیر قدیمی اصرار بورزد، خطر انزوا جدی‌تر از همیشه خواهد بود. شاید تجربه‌ی تلخ جنگ اوکراین، آمریکا را به این نتیجه رسانده باشد که صلح، اگرچه پیچیده‌تر، اما به مراتب پربازده‌تر است. توافقات غیررسمی‌ای که به روسیه اجازه حفظ بخشی از اراضی شرقی اوکراین را می‌دهد، در ازای کاهش تنش و کاهش هزینه‌های نظامی، برای واشنگتن منفعت‌های بزرگی داشته است. طبق برخی برآوردها، آمریکا از این روند حدود ۵۰۰ میلیارد دلار سود غیرمستقیم اقتصادی و ژئوپلیتیکی به‌دست آورده است.

Pamchal

همین تغییر رویکرد در سیاست خارجی، در خلیج فارس هم دیده می‌شود. سفر مقامات آمریکایی به امارات و مذاکرات با عربستان سعودی در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که آمریکا دیگر نمی‌خواهد تنها فرمان صادر کند؛ بلکه به دنبال ترمیم روابطی است که سال‌ها با سیاست‌های بی‌ثبات‌ساز آسیب دیده‌اند. در این مذاکرات، واشنگتن با پیشنهاد همکاری امنیتی و دفاعی هدفمند، سعی دارد رضایت سعودی‌ها را برای همسویی بیشتر جلب کند؛ در مقابل هم عربستان، با تعدیل روابط رسانه‌ای با اسرائیل و فاصله گرفتن نسبی از چین در برخی پروژه‌های نفتی، انعطاف‌هایی نشان داده است. این گفتگوها نشانه‌ای روشن‌اند از اینکه آمریکا به سیاستی بازگشته که بر **تعامل و موازنه منافع استوار** است. امروز دیگر روشن است که بدون همراهی قدرت‌های منطقه‌ای، نمی‌توان نظم جدیدی را شکل داد یا آن را حفظ کرد.

در این میان، ایران و چین هم جایگاه مهم‌تری پیدا کرده‌اند. ایران، با نزدیکی راهبردی به چین در حوزه انرژی، فناوری و همکاری جنوب جهانی، همواره یکی از موانع اجرای کامل سیاست‌های فشار آمریکا در منطقه بوده است. در نقطه‌ی مقابل، تایوان همان نقشی را برای چین دارد؛ نقطه‌ای چالشی در برابر نفوذ آمریکا در شرق آسیا.

ایران برای آمریکا و تایوان برای چین، هر دو نقاط حساس‌اند؛ و همین باعث می‌شود اگر دو قدرت بزرگ واقعاً خواهان ثبات جهانی هستند، باید وارد تفاهمی استراتژیک شوند. تفاهمی که در آن، خاورمیانه نه میدان درگیری نیابتی، بلکه زمینه‌ای برای **همکاری اقتصادی و امنیتی مشترک** باشد.

در این میان، توافقات پشت پرده، تبادل امتیازهای منطقه‌ای، و کاهش سطح تنش از طریق گفتگوهای چندجانبه، نه تنها محتمل بلکه اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. این احتمال وجود دارد که برای آرام‌سازی خاورمیانه، واشنگتن از فشار بر ایران بکاهد و در مقابل، پکن نیز با تعدیل برخی مواضع خود نسبت به تایوان، فضای درگیری را به مدیریت تنش تغییر دهد.

اینجاست که باید پرسید: **با توجه به تمامی موارد فوق، ایران در این پازل چه جایگاهی خواهد داشت؟**

Pamchal

در شرایطی که بسیاری از کشورها به دنبال موقعیت یابی دوباره در نظم نوین اقتصاد جهانی هستند، اقتصاد ایران همچنان درگیر بحران‌های چندوجهی است: از نرخ تورم مزمن و نوسانات شدید ارزی گرفته تا ضعف در زیرساخت‌های انرژی، فرار سرمایه، و نبود سیاست‌های پایدار برای رشد تولید. نوسانات ارز، که به سرعت از کنترل خارج شده‌اند، دیگر صرفاً یک مسئله اقتصادی نیستند؛ بلکه به نشانه‌ای جدی از بی‌ثباتی و کاهش اعتماد عمومی تبدیل شده‌اند. این وضعیت، پیام روشنی دارد: نبود چشم‌انداز روشن برای آینده اقتصادی، مستقیماً بر روان جامعه و سرمایه‌گذاران تأثیر می‌گذارد. در چنین فضایی، امید به بهبود اوضاع عمدتاً به مذاکرات سیاسی گره خورده است؛ گفتگوهایی که هرچند در ظاهر با هدف گشایش اقتصادی انجام می‌شود، اما بدون اصلاحات ساختاری در داخل، تنها می‌تواند نقش مُسکنی موقت را ایفا کند. رفع تحریم‌ها، تسهیل تجارت خارجی یا افزایش صادرات نفت، تا زمانی که با شفاف‌سازی نظام مالی، مهار فساد و ایجاد محیط امن برای سرمایه‌گذاری همراه نباشد، نمی‌تواند اقتصاد ایران را به مدار رشد پایدار بازگرداند.

در حالی که چین با برنامه‌هایی چون «ساخت چین ۲۰۲۵» مسیر صنعتی شدن را طی می‌کند و آمریکا برای بقا در رأس اقتصاد جهانی باید خود را با منطق تازه‌ای تطبیق دهد، ایران باید تعیین کند: می‌خواهد صرفاً تماشاگر این بازی باشد یا بازیگری فعال؟ سؤال این نیست که آینده چه خواهد شد، بلکه این است که آیا ما آمادگی داریم آینده را بسازیم؟

برای پاسخ به این پرسش، باید به عقب برگردیم؛ به مهرماه ۱۴۰۳، آن‌جا که در مقاله‌ی «چین در سه دهه: از اصلاحات اقتصادی تا رهبری جهانی» پیشنهاد داده بودم که ما نیاز به اختراع مسیر جدید نداریم. مسیرها از پیش ترسیم شده‌اند؛ فقط باید با بسترسازی و مدیریت درست، آن‌ها را ادامه دهیم. در آن مقاله، سه دهه اصلاحات اقتصادی چین را با سند چشم‌انداز بیست‌ساله‌ی جمهوری اسلامی ایران مقایسه کرده بودم و گفته بودم که همان‌گونه که چین از دل بحران، با اتکا به برنامه‌ریزی استراتژیک و پیوستگی در اجرا، توانست از یک کشور در حال توسعه به یک قدرت جهانی تبدیل شود، ما نیز اگر به جای بازگشت‌های پرهزینه و تصمیم‌های مقطعی، به سراغ ادامه‌ی مسیرهای بلندمدت برویم، می‌توانیم از تله‌ی رکود، تورم و بی‌ثباتی عبور کنیم. نشانه‌هایی از این نگاه بلندمدت را در داخل کشور هم می‌بینیم؛ رهبر انقلاب امسال را «سال سرمایه‌گذاری و رشد



Pamchal

تولید نام‌گذاری کردند، که خود نشان‌دهنده درک این واقعیت است که بدون تقویت بخش خصوصی و بدون پیوند واقعی با اقتصاد جهانی، نمی‌توان به آینده امیدوار بود. اما این مسیر نیازمند چیزی فراتر از شعار است: هدف‌گذاری روشن، سیاست‌گذاری دقیق و همراه‌سازی مردم. وقتی رئیس‌جمهور در ماه جاری از مردم می‌خواهد صرفه‌جویی کنند تا ناترازی‌ها برطرف شود، سؤال اساسی اینجاست: مردم چگونه همراه شوند، وقتی هدفی مشخص و قابل لمس برایشان ترسیم نشده؟ تا زمانی که سیاست‌های کلان اقتصادی فاقد مسیر شفاف و مقصد تعریف‌شده باشند، همراهی عمومی نه تنها شکل نمی‌گیرد، بلکه فرسودگی اجتماعی و اقتصادی هم تشدید می‌شود.

ایران هنوز هم فرصت دارد. موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز، ظرفیت‌های انرژی، نیروی انسانی متخصص، و شبکه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حال توسعه با شرکایی همچون چین، هند و روسیه، می‌تواند ایران را به یکی از بازیگران موثر در نظم نوین جهانی تبدیل کند. **به شرط آن که از منطق تعلیق و انتظار بیرون بیاید و به منطق اقدام استراتژیک بازگردد.**

زمان تصمیم‌گیری فرارسیده است. نه صرفاً در حوزه سیاست خارجی، بلکه در لایه‌های عمیق‌تری چون حکمرانی اقتصادی، اعتماد عمومی، و بازتعریف نقش دولت در توسعه. جهان منتظر ما نمی‌ماند؛ و شاید فردا، برای تصمیم‌های بزرگ امروز، دیر باشد.

امیر گفتاری

اردیبهشت ۱۴۰۴

